

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

داکتر محمد کریم فارغی - استراليا  
۰۶ اکتوبر ۲۰۲۳



داکتر محمد کریم فارغی

## به بهانه روز معلم، یادی از یک معلم فرهیخته!

روز پنجشنبه هفتم ثور سال ۱۳۵۷ در صنف نهم لیسه حبیبیه در منزل چهارم و در ساعت مضمون پشتو بود، استاد مضمون خدا بیامرز صمد خان بودند، ایشان علاقه مفراط به وطن و مردم داشتند و برای رسیدن به مدارج ترقی و تعالی، آموختن درست مضامین ساینس را تأکید می کردند، ایشان به طور خاص مضمون ریاضی را دوست داشتند، حتی گاهی در ساعت پشتو سوال ریاضی را بالای تخته می نوشتند و از ما می خواستند آن را حل نمایم، من چند باری مطابق خواست شان موفق به حل سوالات شان شده بودم، لذا از من خیلی راضی بود و بعضاً از من می خواست در پیشروی صنف در مورد اهمیت مضمون ریاضی و دیگر مضامین ساینسی صحبت بکنم، خوب به یاد دارم که آنروز سر نوشت مردم و وطن عزیز ما با ذغال سیاه از سوخته های جنگلات کنر های زیبای ما رقم می خورد، دشمنان و متجاوزان سرخ با پیشگامی فرزندان به اصطلاح روشنفکر و تشنه قدرت، دست به کودتا زده بودند و لیسه حبیبیه در موقعیت سرک دارالامان شاهد عبور و مرور تانک ها و وسائط ثقیله نظامی از استقامت ریشخور بود.

معلم صاحب مطابق معمول از من خواسته بود در مورد اهمیت مضمون ریاضی صحبت نمایم، من با ایستادن در پیش روی صنف موقعیت مناسب برای مشاهده عبور تانک ها از سرک بودم ولی هرگز تلاش نمی کردم از آنچه استاد گفته سر باز زده و متوجه سرک گردم، ما همه در نهان دانسته بودیم چیز مهمی در شرف وقوع هست زیرا طیارات جنگی نیز در آسمان غرش می کردند، استاد کاملاً متوجه من بود که من چگونه عکس العمل نشان خواهم داد، در این هنگام یکی از هم صنفی های ما چمن که در زیر کلکین نشسته بود، بار بار ایستاده می شد و بیرون را می دید، استاد این نا قراری چمن را تحمل نتوانست و از گوش های او محکم گرفت و چند لگد به شکمش حواله کرد و اضافه نمود، این جوان که کاملاً قادر به ترصد است از مدتی ست که متوجه هستم که یکبار بیرون را ندید و فقط با تسلط بالای خودش به شما صحبت می کرد ولی تو خوک هر چند دقیقه سرت را بلند کرده و به بیرون می دیدی، چه را می خواهی ببینی، واضح است اتفاقی افتاده است ولی این به ما و تو چه ؟

به هر حال در این بگو مگو بودیم که مرحوم شمل زی مدیر مکتب با ناراحتی که از سیمایش معلوم بود داخل صنف شد و از ما خواست از راه عقب تعمیر دو نفر تعمیر را ترک و راساً جانب خانه هایمان برویم ....

خداوند استاد صمد خان و شمل زی صاحب را ببخشید، آنها معلمان و رهنما های خوب مان بودند و هدف شان تربیه و تعلیم برای فرزندان این وطن شریف و ترقی کشور شان بود.

ولی عده ای هم بودند که با قرار گرفتن در صفوف روشنفکران بیگانه پرست، در معرفی فرزندان معصوم معارف به دژخیمان و کودتاچیان، باعث کشتار و زنده به گور کردن آنها گردیدند و وطن را در زیر زنجیر تانک های اجنبی زخمی و دردمند ساختند و حالتی را ایجاد کردند که تا به حال ادامه یافته است و معلوم نیست چه زمان دیگری را در بر خواهد گرفت تا به حالتی برگردیم که در آن من در پیش روی صنف صحبت می کردم و همه مطمئن بودند فردائی در وطن خود شان دارند و آنچه انجام می دهند با هم یکجا و یکسان از آن حصه خواهند برداشت ...

در ماه ثور ۱۳۵۹ که من هنوز در صنف یازدهم بودم به خاطر لشکر کشی مستقیم شوروی وقت، تظاهرات گسترده از متعلمان معارف و محصلان پوهنتون اتفاق افتاد و در آن من رول کلیدی داشتم حتی توانستم با نماینده های محصلان پوهنتون و استادان رابطه بگیرم و تظاهرات را هماهنگ نمایم، من در حضور متعلمان و استادان حدود سه ساعت درسی صحبت نمودم در حالی که صفی الله رحیمی مدیر لیسه حبیبیه در آنوقت نیز حضور داشت، رحیمی صاحب معلم ریاضی ما نیز بود، من در صحبت خود هیچ کسی را مخاطب نساختم و حتی از مسؤولین خواستم ما را همراهی کنند چون ما امروز ادعای بحق داریم، ما حاضریم اسلحه بگیریم و به رسم نیاکان مان از همین لیسه حبیبیه که در عهد امانیه محصلان آن داوطلبانه از وطن و نظام دفاع نمودند، از نظام دفاع کنیم ولی موجودیت عساکر بیگانه را تحمل نمی کنیم، من به طرف صفی الله رحیمی اشاره نموده گفتم خودت دشمن نیستی، آنها خودت را برای از میان برداشتن من و امثال من مجبور می سازند تا فردائی که من نباشم به آنها متکی باشی و آنگاه از دست تان چیزی نیاید، استاد معظم ما لطفاً فرزندان تان را به فرمایش بیگانه ناپود نکنید، ما همدیگر و آرزو های همدیگر را خوبتر از بیگانگان درک و احساس می کنیم، ما دشمن هم نیستیم ....

روز بعد افراد ناحیه دوازدهم حزبی و خاد برای گرفتاری من به مکتب آمدند ولی صفی الله خان به آنها گفته بود، این نا ممکن است که من باشم و شما این شاگردم را از مکتب خارج ببرید ....

به پاس آنروز ها و روز های دشوار دیگر از معلمان و استادانم به مناسبت روز معلم قدر دانی می نمایم و آرزو دارم مشعلی را که نیاکان نیک نام ما برای دانائی و شکوفائی وطن عزیزمان روشن نموده بودند، خاموش نگردد و راه فرزندان این دیار درد آشنا همواره با نور دانش و معرفت روشن بماند....